

# اسم ابرید هکاران را نبیا

هفته گذشته مدیر روابط عمومی بانک مرکزی اعلام کرد ۲۶ بانک نام ابرید هکاران را گرفته اند و بعضی بانک ها هم اعلام نکرده اند. نگاهی داریم به این ماجرا که اصلا این ها که هستند، وام را چه کرده اند و آیا به ما هم وام می دهند.

## وام در باغ

حالا که این طور شد، ما هم اسمی را حدس می زنیم. مثلا جیم جیم، یک دلال لوازم خانگی که پدر همسرش دم کلفتی... ببخشید! گردن کلفتی دارد و بایک تلفن می تواند کل بانک و محتویات صندوقش را بخرد یا سینه شین که با جناقش خیلی دوستش دارد و برای همین برایش یک وام هزار همتی جور کرده تا آخر هفته در باغشان جوج به سیخ بکشند و برای معاملاتشان برنامه ریزی کنند.

## بیست سؤالی اسامی

نکته جالب خبر این بود که بعضی بانک ها نام بدهکاران گردن کلفت خود را منتشر نکرده اند. البته فکر بد نمی کنیم و بنا را بر این می گذاریم که یا اسم آن ها را فراموش کرده اند و نوک زبانشان است یا برگه اسمی در جیب کاپشنشان گم شده یا آن بدهکاران خجالتی بوده اند و بانک ها را قسم داده اند که آبروریزی نکنند و زود بدهی شان را صاف می کنند یا بانک ها می خواهند بیست سؤالی بازی کنند و ما خودمان اسم ها را حدس بزنیم یا...

## قضاوت ممنوع

بدیهی است که این افراد وام را برای خنده و شوخی ولذت و تفریح نگرفته اند و قطعاً همه شان برای اهداف کلان و چرخاندن چرخ های اقتصاد راضی به زحمت شده و این بدنامی را به جان خریده اند. حالا یکی این وسط رفته با وامش برای پسرش کشتی خریده تا راحت تر بتواند به معاملات نفتی اش برسد یا آن یکی رفته یک کارخانه بدهکار را به یک هزارم قیمتش خریده تا کارگرانش بیکار نشوند، آیا کار بدی است؟

## برو برو و امی!

در نهایت اینکه این موضوع این قدر سروصدا ندارد. مگر بانک ها با چه هایشان را به روی ما بسته اند؟ خوب، شما هم بروید وام بگیرید و با آن هر کاری می خواهید بکنید. فقط کافی است به نزدیک ترین بانک بروید، به رئیس شعبه درخواست وام بدهید، به اندازه کافی مدارک و ضامن تهیه کنید، چند ماه یا حتی سال در نوبت بمانید و این وسط چندین دفعه به همه شیرینی بدهید تا سرانجام وام با سود و کسر کار مزد و قسط اول و به حسابتان واریز شود. آن وقت می توانید بروید باغ اقوامتان و کمی از جیبتان روی مبلغ وام بگذارید و چند سیخ کباب بخريد و حالش را ببرید. برای باز پرداخت و جریمه هایش هم بعداً یک فکری می کنید.



کارتون: مجید صالحی

صفحه ۴  
۶ آبان ۱۴۰۲  
شماره ۸۵

حتماً باید توی صورتت عطسه کنم؟!



فرهنگ شهروندی

محمد جواد کیش پافان

امروز چه روز سختی بود! نمی دونم چرا عده ای از مردم این قدر بی فرهنگ شده اند. پارک خود رو در پیاده رو، نگاه کردن به گوشی آدم در مترو و... کم بود که حالا چپ چپ هم به آدم نگاه می کنند! وقتی موبایل دستم می گیرم، زل می زنند به موبایل. وقتی هم موبایل دستم نمی گیرم، زل می زنند به خودم!

☆ به پسر می گم: «می خوای شناسنامه بدم بهت؟!» بی ادب برگشته می گه: «تو که شناسنامه همراهته، چطوری دستمال کاغذی نداری؟!» حالا من دستمال کاغذی ندارم، تو باید بزنی تو صورتم؟! مگه من به تو می گم چرا لامبورگینی نداری که با مترو میای؟!

☆ از مترو پیاده شدم خانمه بهم می گه: «می خوای بهت ماسک بدم؟!» یعنی این مردم هنوز نفهمیدن ماسک یک وسیله شخصیه و اینکه ماسکمون را به کسی بدیم غیر بهداشتیه؟! حتماً باید تو صورتت عطسه می کردم که بهداشت رو یاد بگیر و دیگه از این پیشنهادها به کسی ندی!